

حضرت رضا(ع) و حرم و موقوفات اولیه آن

به روایت ابوالفضل بیهقی

سید مهدی سیدی فرخند

چکیده:

بخش «ناصری» تاریخ بیهقی گرچه ظاهراً ده سال از سلطنت مسعود غزنوی (۴۲۱ تا ۴۳۱ هـ.ق) را شرح داده اما اطلاعات ارزشمند و گاه منحصر به فردی از وقایع تاریخی خراسان در قرون اولیه اسلامی را نیز در لابه لای همین تاریخ ده ساله غزنویان به دست داده است، که یکی از آنها علل و چگونگی سفر تاریخی حضرت رضا(ع) به خراسان و گزارش اولین ساخت و سازها در حرم وی، هم پاره‌ای موقوفات آن در «مشهد» است. آنچه در پی آمده شرح همین وقایع و اخبار ویژه است.

واژه‌های کلیدی: حضرت رضا(ع)، هارون الرشید، مأمون، مشهدالرضا، حرم حضرت رضا، علی بن عیسی، هرثمه، سوری بن معتمر، ابوالحسن عراقی، موقوفات، سرکار.

* * *

سبب و چگونگی هجرت حضرت به خراسان

بنا بر روایت بیهقی ماجرای سفر حضرت رضا(ع) به خراسان، تا شهادت آن حضرت، از آنجا آغاز شد که خلیفه هارون الرشید عباسی (خ: ۱۷۰ تا ۱۹۳ هـ.ق) زمانی که متکی به درایت و مدیریت وزیرش «یحیی بن خالد برمکی» و دو فرزند کارآمد او «فضل» و «جعفر» بود، یکی از اعقاب امام حسن مجتبی به نام «یحیی بن عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب»، مشهور به «یحیی بن عبدالله الحسینی»، در سال ۱۷۵ هجری به عنوان یکی از مدعیان خلافت علوی، در طبرستان ایران خروج و قیام خویش را آغاز کرد (بیهقی، ۱۳۸۸ و ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۴۰۸؛ نیز گردیزی، ۱۳۶۶، ص ۶۱-۱۶۰)؛ بدین سبب هارون «بی‌قرار و بی‌آرام گشت» و به رایزنی با یحیی برمکی پرداخت و گفت: «چنین حالی پیدا آمد، این شغل نه از آنست که به سالاری راست شود؛ یا ما را باید رفت یا تو را، یا پسری از آن تو، فضل یا جعفر» (بیهقی، همان، ص ۴۰۸). عاقبت قرار به اعزام فضل گرفته شد و حکومت بر عمده خاک ایران، از «ولایت خراسان و ری و جبال و خوارزم و سیستان و ماوراءالنهر» به وی داده شد، تا در شهر «ری نشیند و نایبان فرستد به شهرها و شغل این» علوی ناچم پیش گیرد و کفایت کند. چون فضل خواست راهی ری شود، پدر وی را گفت: ای فرزند، بزرگ کاریست که خلیفه ترا داد، با درجه‌ای تمام در این دنیا، اما با عقوبتی قوی در آن دنیا «که فرزندی را از آن پیغامبر علیه السلام بر می‌باید انداخت. و جز فرمانبرداری روی نیست، که دشمنان بسیار داریم و متهم به علویان».

فضل مأموریت خویش را با درایت به سرانجام رساند و یحیی علوی را وادار به صلح کرد و به بغداد فرستاد و خود دو سال دیگر در خراسان بود و «مالی سخت به زائران و شاعران بخشید، و پس استعفا خواست، و بیافت و به بغداد باز آمد» (همان، ص ۴۱۰). آنگاه هارون والی دیگری به نام «علی عیسی» را مأمور خراسان کرد، و او که ظالم و جباری بی رحم بود «خراسان و ماوراءالنهر و ری و جبال و گرگان و طبرستان و کرمان و سپاهان و خوارزم و نیمروز و سیستان بکند و بسوخت، و آن سِتَد کز حَدّ و شمار بگذشت». و از آنچه می سِتَد هدایایی برای خلیفه می فرستاد که نه پیش از وی کسی فرستاده بود و نه پس از او.

یک بار که هدایای باورنکردنی علی عیسی از خراسان راهی بغداد بود، «فضل بن ربیع» (حاجب خلیفه) از سر مخالفت با برمکیان به خلیفه گفت این هدایا را با حضرت یحیی و پسرانش از نظر بگذران تا «دلهای آل برمک بطرقد و مقرر گردد خاص و عام را که ایشان چه خیانت کرده اند» (همان، ص ۴۱۰). چون هدایا را از منظر گذراندند «هارون الرشید رو سوی یحیی برمکی کرد و گفت: این چیزها کجا بود در روزگار پسر تفضل؟ یحیی گفت: زندگانی امیرالمؤمنین دراز باد! این چیزها در روزگار امارت پسر در خانه های خداوندان این چیزها بود به شهرهای عراق و خراسان (۱). هارون الرشید از این جواب سخت طیره شد، چنانکه آن هدیه بر وی منقّص شد و روی ترش کرد و برخاست و برفت» (ص ۴۱۲). عاقبت مردم خراسان بر علی عیسی و خلیفه هارون عاصی گشتند و «همه خراسان پر فتنه گشت» و خلیفه والی جدیدی به نام «هرثمه بن أعین» را به مرو فرستاد، و از بیم طغیان علی عیسی پوشیده به هرثمه گفت که چون به مرو رسد «علی را بگیرد ناگاه و بند کند و انصاف رعایای خراسان از وی بازستاند و آنگاه وی را به بغداد فرستد» (ص ۴۱۵). هرثمه چنین کرد و علی را با بند به بغداد فرستاد، اما کار خراسان آرام نگرفت تا اینکه «حاجت آمد رشید را، که مایه عمر به آخر رسیده و آن تن درمانده، به تن خویش حرکت باید کرد با لشکر بسیار، و مأمون پسرش بر مقدمه وی. و درین راه به چند کُرت گفت: دریغ آل برمک! سخن یحیی امروز مرا یاد می آید... و آخر کارش آن آمد که مأمون تا مرو رفت و آنجا مقام کرد و لشکر را با هرثمه به سمرقند فرستاد. و هرون الرشید چون به طوس (شهر مرکزی آن، نوقان) رسید آنجا گذشته شد» (همان، ص ۴۱۶).

زمانی که خلیفه هارون به نوقان طوس نزول کرد (سال ۱۹۳ هـ) برامکه برافتاده بودند و فضل ربیع وزیر هارون بود. چون «خلیفه سخت نالان و بر شُرْف هلاک شد» فضل ربیع را بخواند و با وی خالی کرد و گفت: «یا فضل، کار من به پایان آمد و مرگ نزدیک است. چنان باید که چون سپری شوم مرا اینجا دفن کنید، و چون از دفن و ماتم فارغ شوید هر چه با من است از خزائن و زرادخانه و دیگر چیزها و غلامان و ستوران، بجمله به مرو فرستی نزدیک پسر مأمون، که محمد را بدان حاجت نیست و ولی عهدی بغداد و تخت خلافت و لشکر و انواع خزائن او دارد. و مردم را که اینجا اند، لشکریان و خدمتکاران، مخیر کن تا هر کس که خواهد که نزدیک مأمون رود او را باز نداری. و چون ازین فارغ شوی به بغداد شوی نزدیک محمد، و وزیر و ناصح وی باشی و آنچه نهاده ام میان هر سه فرزند نگاه داری. و بدان، که تو و همه خدمتکاران من اگر غدر کنید و راه بغی گیرید شوم باشد و خدای عزّ و جلّ نپسندد و پس یکدیگر درشوید. فضل ربیع گفت از خدای عزّ و جلّ و امیرالمؤمنین پذیرفتم که این وصیت را نگاه دارم و تمام کنم. و هم در آن شب گذشته شد، رحمة الله علیه. و دیگر روز دفن

کردند و ماتم بسزا داشتند. و فضل همچنان جمله لشکر و حاشیت را گفت سوی بغداد باید رفت؛ و برفتند مگر کسانی که میل داشتند به مأمون، یا دزدیده و یا بی حشمت آشکارا برفتند سوی مأمون به مرو» (ص ۲۴).

پس از نافرمانی فضل و انتقال عمده لشکر به بغداد، مأمون در مرو تنها و بی یار و پدر ماند و از سر اجبار و اضطراب دست استمداد به سوی خراسانیان دراز کرد؛ چرا که فضل ربیع نه تنها از مأمون حمایتی نمی کرد بلکه «درایستاد تا نام ولایت عهد از مأمون بیفکنند و خطیبان را گفت تا او را زشت گفتند بر منبرها و شعرا را فرمود تا او را هجا کردند» (همان، ص ۲۵). بدین سبب طاهر پوشنگی (مشهور به ذو الیمینین) که پیشتر از مخالفان جدی عباسیان و والیان ایشان در خراسان بود، به حمایت از مأمون پرداخت، فضل بن سهل سرخسی و برادرش (حسن) هم که تازگی اسلام آورده و از متعلمان خراسان بودند نیز مأمون را مورد حمایت خویش قرار دادند، و فضل به وزارت مأمون رسید. از آن طرف هم درحالی که محمد امین (مشهور به محمد زبیده) در بغداد به خلافت نشسته و «به نشاط و لهو مشغول بود» (ص ۲۵) فضل همان علی عیسی منفور خراسانیان را به جنگ ایشان فرستاد. طاهر و هرثمه هم پیش دستی کردند و به استقبال لشکر بغداد شتافتند و در ری «علی عیسی» را شکست دادند و سرش بریدند و به مرو فرستادند؛ خود هم عازم بغداد شدند و «طاهر از یک روی و هرثمه از یک روی دیگر» بغداد را محاصره گرفتند «و دو سال و نیم جنگ بود تا محمد زبیده به دست طاهر افتاد و بکشتنش [در سال ۱۹۸] و سرش را به مرو فرستادند نزدیک مأمون. و خلافت بر وی قرار گرفت» (همان ۲۵).

«چون محمد زبیده کشته شد و خلافت به مأمون رسید، دو سال و چیزی به مرو بماند، و آن قصه دراز است. فضل سهل وزیر خواست که خلافت از عباسیان بگرداند و به علویان آرد؛ مأمون را گفت: نذر کرده بودی به مشهد من و سوغندان خورده که اگر ایزد تعالی شغل برادرت کفایت کند و خلیفت گردی ولی عهد از علویان کنی، و هر چند برایشان نماند تو باری از گردن خویش بیرون کرده باشی و از نذر و سوغند بیرون آمده. مأمون گفت سخت صواب آمد، کدام کس را ولی عهد کنیم؟ گفت: علی بن موسی الرضا که امام روزگار است و به مدینه رسول علیه السلام می باشد. گفت: پوشیده کس باید فرستاد نزدیک طاهر و بدو بیاید بنیشت که ما چنین و چنین خواهیم کرد، تا او کس فرستد و علی را از مدینه بیارد و در نهان او را بیعت کند و بر سیل خوبی به مرو فرستد تا اینجا کار بیعت و ولایت عهد آشکار کرده شود. فضل گفت: «امیرالمؤمنین را به خط خویش مطلقه یی باید نیشت.» در ساعت دویست و قلم و کاغذ خواست و این مطلقه را بنیشت و به فضل داد، فضل به خانه باز آمد و خالی بنیشت و آنچه بنیشتی بود بنیشت و کار راست کرد و معتمدی را با این فرمانها نزدیک طاهر فرستاد. و طاهر بدین حدیث سخت شادمانه شد، که میلی داشت به علویان. آن کار را چنان که بایست بساخت و مردی معتمد را از بطانه خویش نامزد کرد تا با معتمد مأمون بشد. و هر دو به مدینه رفتند و خلوتی کردند با رضا و نامه عرضه کردند و پیغامها دادند. رضا را سخت کراهیت آمد که دانست که آن کار پیش نرود اما هم تن در داد، از آنکه از حکم مأمون چاره نداشت. و پوشیده و متنکر به بغداد آمد، وی را به جایی نیکو فرود آوردند».

«پس یک هفته که بیاسوده بود در شب طاهر نزدیک او آمد سخت پوشیده و خدمت کرد نیکو و بسیار تواضع نمود و آن مطلقه به خط مأمون بر وی عرضه کرد و گفت: نخست کسی منم که به فرمان امیرالمؤمنین، خداوند منم، تو را بیعت خواهم کرد. و چون من این بیعت بکردم با من صد هزار سوار و پیاده است همگان بیعت کرده باشند. رضا رَوَّحَهُ الله دست راست

بیرون کرد تا بیعت کند، چنان که رسم است. طاهر دست چپ پیش داشت. رضا گفت: این چیست؟ گفت: راستم مشغول است به بیعت خداوند مأمون، و دست چپ فارغ است، از آن پیش داشتم. رضا از آنچه او بکرد او را به پسندید و بیعت کردند. و دیگر روز رضا را گسیل کرد، با کرامت بسیار. او را تا به مرو آوردند. و چون یاسود مأمون خلیفه در شب به دیدار وی آمد، و فضل سهل با وی بود، و یکدیگر را گرم پرسیدند. و رضا از طاهر بسیار شکر کرد و آن نکته دست چپ و بیعت باز گفت. مأمون را سخت خوش آمد و پسندیده آمد آنچه طاهر کرده بود. گفت: ای امام، آن نخست دستی بود که به دست مبارک تو رسید، من آن چپ را راست نام کردم. و طاهر را که ذوالیمینین خوانند سبب این است. و پس از آن آشکارا کردند کار رضا، و مأمون او را ولی عهد کرد و علمهای سیاه برانداخت و سبز کرد و نام رضا بر درم و دینار و طراز جامه‌ها نبشتند و کار آشکارا شد.

و مأمون رضا را گفت تو را وزیری و دبیری باید که از کارهای تو اندیشه دارد. او گفت یا امیرالمؤمنین فضل سهل بسنده باشد که او شغل کدخدایی مرا تیمار دارد، و علی سعید صاحب دیوان رسالت خلیفه، که از من نامه‌ها نویسد. مأمون را این سخن خوش آمد و مثال داد این دو تن را تا این شغل کفایت کنند. فضل را ذوالریاستین ازین گفتندی و علی سعید را ذوالقلمین. آنچه غرض بود بیاوردم ازین سه لقب، و دیگر قصه بجا ماندم که دراز است و در تواریخ پیدا است. (همان، ص ۱۳۰ تا ۱۳۱).

اولین ابنیه حرم حضرت رضا(ع)

بیهقی درباره شکل گیری حرم حضرت رضا(ع) و ساخت اولین بناها و آثار نیز اولین خبرهای مستند را داده است. اولین بنا در حرم بعدی امام رضا(ع) همان بقعه هارونی بود که پس از درگذشت هارون (سال ۱۹۳هـ) تا زمان شهادت حضرت (سال ۲۰۳) ساخته شده بود؛ این بنا که در قلب حرم واقع شده همان است که در قرون بعد پوشش فلزی مطالایی بر روی آن کشیده و مشهور به گنبد طلا شد. پس از بقعه هارونی اطلاعات مستندی _ مگر روایات افسانه‌ای _ درباره ابنیه دیگر حرم حضرت رضا(ع) تا قبل از بیهقی نقل نشده است؛ تا اینکه ابوالفضل بیهقی در حدود سال ۴۵۰ هجری اولین اطلاعات را درباره سایر بناهای حرم حضرت رضا(ع) داده است. وی هنگام شرح حال و اعمال یکی از والیان ستمگر خراسان در زمان سلطان مسعود غزنوی، به نام «سوری بن معتز» پس از شرح ستمهای او نوشته است که وی «با ستمکاری مردی نیکو صدقه و نماز بود. و آثارهای خوش وی را به طوس هست، از آن جمله آنکه مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام، که بوبکر شهرد کدخدای فائق الخادم خاصه آبادان کرده بود، سوری در آن زیادهای بسیار فرموده بود و مناره‌یی کرد و دیهی خرید فاخر و بر آن وقف کرد» (بیهقی، ص ۴۰۶).

بنابراین خبر کوتاه، اولین آبادگر مشهد الرضا یا حرم حضرت رضا(ع) فائق الخاصه بوده، که توسط پیشکار یا کدخدایش (بوبکر شهرد) به آبادانی حرم پرداخته است. این خبر را «مقدسی» جغرافیدان سده چهارم هم یادآور شده و نوشته است: «قبر علی الرضا در طوس است و درّی برای آن ساخته شده که خانه و بازار دارد. عمیدالدوله فائق نیز مسجدی برایش ساخت که در همه خراسان به از آن نیست» (مقدسی، ابوعبداله، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۴۸۸).

فائق در اصل برده ای رومی (از اهالی اندلس) بود و در جوانی به غلامی سامانیان در آمد و در زمان حکومت امیر «منصور بن نوح سامانی» (ح: ۳۵۰ تا ۳۶۵هـ) از خواص وی شد و به «فائق الخاصه خادم» شهرت یافت. وی در زمان فرزند منصور، یعنی «نوح» (مشهور به امیر رضی) از امرای ارشد سامانیان شد و از سال ۳۷۱ در خراسان صاحب سمت شد که تا سال ۳۸۵ دوام یافت و در آن مدت چند سال هم حاکم طوس شد (یا حقی - سیدی، ۱۳۹۲، تعلیقات بیهقی، ج ۲، ص ۱۸-۱۴۱۷، تعلیقات تاریخی، ذیل نام فائق). گرچه از مسجدی که فائق در جوار حرم حضرت رضا(ع) ساخته در قرون بعد خبر و اثری نمانده، اما گزارش «مقدسی» (که همعصر فائق بوده) مؤید خبر ابوالفضل بیهقی درباره آبادانیهای فائق در آن مجموعه است. درباره ساخت و سازهای «سوری» هم سه خبر و دلیل داریم که مؤید گزارش ابوالفضل بیهقی است؛ اول اینکه از آغاز احداث حرم حضرت رضا تا زمان نادرشاه افشار (قرن دوازده هجری قمری) حرم تنها یک گلدسته یا مناره داشت، که در جوار گنبد طلایی یا بقعه مطهر حضرت (و همان بقعه هارونی) برپا بود، بدون اینکه در جایی بجز تاریخ بیهقی ذکر شده باشد که چه کسی و در چه زمانی آن را ساخته است؟ دوم اینکه «راوندی» نیز ضمن شرح حال سلجوقیان و علل ورود آنها به خراسان، به سبب ظلم و بیداد عمال غزنویان به سوری هم اشاره کرده و یادآور شده که «سوری بن معتز که قبه رضا رضی الله عنه کرده است...» (۱۳۶۴، راحة الصدور، ص ۹۴). بنابراین «زیادت کردن» بر حرم حضرت رضا(ع) و ساختن مناره‌یی برای آن توسط «سوری»، که بیهقی روایت کرده سندیت دارد و مبین آن است که سوری بقعه ساده و خشت و گلی «بقعه هارونی» را بهسازی کرده و برای آن قبه‌ای متناسب با شأن حضرت رضا علیه السلام ساخته، که گویا شبیه بنای گور ارسلان جاذب (از همعصران سوری) در ولایت طوس (در محل سنگ بست در جنوب شرق شهر مشهد) بوده است.^۱ خبر بیهقی در مورد وقف «دیهی فاخر» بر مشهد علی بن موسی الرضا توسط سوری هم به احتمال قریب به یقین صحیح، و از زمره اولین اخبار مربوط به موقوفات غیر منقول بر حرم حضرت رضا(ع) است، چون اولین وقف‌نامه‌ای که دلالت بر وقف رقبه و دیه‌ی بر حرم حضرت رضا(ع) دارد از آن فردی به نام «خواجه عتیق منشی» به تاریخ ۹۳۰ هجری است، در حالی که آستان قدس رضوی موقوفات فراوانی دارد که به پیش از وقف خواجه عتیق مربوط است، بدون آنکه وقف‌نامه‌های آن رقبات را در اختیار داشته باشد.

خبر دیگر بیهقی درباره اولین بناهای حرم حضرت رضا(ع) و موقوفات آنها، ذیل احوال یکی از دبیران و دولتمردان نامی سلطان مسعود غزنوی به نام «ابوالحسن عراقی دبیر» نقل شده است. این عراقی (منسوب به غرب کشور ایران، عراق عجم) از دبیران آل بویه (مجدالدوله پسر فخرالدوله دیلمی) در ری بوده اما پس از فتح ری توسط سلطان محمد در سال ۴۱۹ هجری به وی پیوسته و بعد جذب پیرامونیان امیر مسعود (پسر سلطان محمود) شده و با مرگ سلطان محمود (سال ۴۲۱) و رسیدن نوبت به مسعود، با وی راهی خراسان شده و نهایتاً به سال ۴۲۹هـ در غزنین، در گذشته و بنا بر وصیت خودش جسد او را به مشهد علی بن موسی الرضا(ع) آورده و در بنایی که پیشتر به این منظور ساخته بوده دفن کرده‌اند. بیهقی در شرح مرگ وی نوشته است: «روز دوشنبه ششم شعبان [۴۲۹] ابوالحسن عراقی دبیر گذشته شد، رحمه الله علیه. و چنان گفتند که زنان او را دارو (= سم) دادند، که زن مُطربه و مَرغَزی (منسوب به مرغه مرو) را به زنی کرده بود. و مرد سخت بدخو بود و باریک گیر، ندانم که حال او چون باشد. اما در آن هفته که گذشته شد و من به عیادت او رفته بودم او را یافتم چون تاری موی گداخته، ولکن

سخن سخت هوشیار گفت. و وصیت بکرد تا تابوتش به مشهد علی موسی الرضا رضوان الله بر دند به طوس و آنجا دفن کردند، که مال این کار را در حیات خود بداده بود؛ و کاریز مشهد را (ظاهراً قنات سناباد) که خشک شده بود باز روان کرده و کاروانسرای برآورده و دیهی مُستَغَل (غله خیز و دارای درآمد) سبک خراج بر کاروانسرا و بر کاریز وقف کرده» (بیهقی، ص ۵۴۲). و بعد درباره محل دفن و نوع بنای قبر وی افزوده است: «و من در ثنه احدی و ثلثین (۴۳۱) که به طوس رفته با رایت منصور (لشکر سلطانی)... و به نوقان رفته و تربت رضا را، رضی الله عنه، زیارت کردم گور عراقی را دیدم در مسجد آنجا که مشهد است، در طاقی پنج گز از زمین تا طاق. و او را زیارت کردم و به تعجب بماندم از حال این دنیای فریبده که در هشت و نه سال این مرد در رسید و بر آسمان جاه رفت و بدین زودی بمرد و ناچیز گشت» (همان، ۵۴۳).

بنای گور عراقی دبیر اکنون به مسجد بالاسر شهرت دارد و درست در قسمت بالاسر بقعه مطهر (در غرب آن) واقع است و پس از بقعه هارونی (بقعه مطهر کنونی) قدیمی ترین بنایی است که در حرم حضرت رضا باقی مانده^۱.

موقوفات مشهدالرضا

بجز موقوفات غیر منقول حرم حضرت رضا(ع)، که بیهقی خبر دو مورد اولیه آنها را توسط سوری و عراقی داده، موقوفات منقول آن را هم عمدتاً قرآنها ی کهن، اعم از منسوب به ائمه اطهار، تشکیل می دهند که سه قرآن وقفی اولیه این حرم عبارتند از: قرآنها ی وقفی «ابوالقاسم سیمجور» (با تاریخ وقف ۳۶۳ هـ)؛ «ابوالقاسم کثیر» (به تاریخ ۳۹۳ هـ)، و قرآن «ابوالبرکات» (با تاریخ وقف ۴۲۱ هـ). از این میان، دو تن اول از شخصیت های نامی تاریخ بیهقی هستند که شرح حال و اعمالشان به طور مشروح در تاریخ بیهقی آمده (بدون ذکر واقف بودن آنها) و به همین سبب تاریخ بیهقی اصلی ترین منبع برای شناسایی آنهاست. چند تنی هم که به معرفی قرآنها ی خطی آستان قدس پرداخته، احوال این دو واقف را عمدتاً بنا بر بیهقی شرح داده اند، استاد زنده یاد علی اکبر فیاض (مصحح و شارح بیهقی) هم درباره «ابوالقاسم کثیر» و قرآن وقفی وی تقریباً مقاله ای مفصل نوشته است. قرآن سیمجور با شماره ۳۰۴، و قرآن کثیر به شماره ۹۶ در مخزن قرآنها ی خطی آستان قدس نگهداری می شوند^۲. اما واقف قرآن سوم (ابوالبرکات) تقریباً تاکنون ناشناخته مانده است. ابوالبرکات کاتب این قرآن بوده و در ماه رمضان سال ۴۲۱ آن را تقدیم مسؤلان وقت آستانه رضوی نموده و در یکی از صفحات آن توضیح داده که «علی بن حسوله» نامی هم در این کار دخیل بوده است. گرچه در تاریخ بیهقی هیچ یک از این دو نفر معرفی نشده اند اما خبری در آن هست که سبب وقف قرآن مزبور در ماه رمضان سال ۴۲۱ و احوال واقف آن را توضیح داده است. به روایت بیهقی، وقتی سلطان مسعود پس از شنیدن خبر مرگ پدرش (ماه ربیع الآخر سال ۴۲۱، بیهقی، ص ۱۰)، از اصفهان و ری به سوی هرات حرکت کرد، روز دهم ماه شعبان به نیشابور رسید (بیهقی، ص ۳۲)، و پس از حدود یک ماه توقف در این شهر، در نیمه ماه رمضان نیشابور راه به قصد هرات ترک کرد و دو روز مانده از آن ماه وارد هرات شد (همان، ص ۴۱). در نتیجه موکب سلطانی و همراهان وی در حد فاصل ۱۵ تا ۲۸ ماه رمضان از جوار شهر مشهد (نوقان آن زمان) گذشته اند؛ چون بنا بر نوشته

۱- نیز «تعلیقات عام شارحان (یاحقی - سیدی)، در جلد دوم تاریخ بیهقی، ص ۱۱۹۴؛ و تعلیقات تاریخی، در همان جلد، ذیل نام «عراقی دبیر»، ص ۱۴۰۶.

۲- برای اینهمه «تعلیقات تاریخی بیهقی، ذیل نامهای «ابوالقاسم سیمجور» و «ابوالقاسم کثیر»، ج ۲، ص ۱۳۱۴.

ابوالبركات تاريخ وقف و تحول قرآن وقفی اش به حرم حضرت رضا «شهر رمضان سنه احدى و عشر اربعمایه» (۴۲۱) بوده، و هم احتمال قوی داده‌اند که ابوالبركات قرآن مزبور را از ری (قلمرو آل بویه) به مشهد آورده، کاتب و واقف قرآن مزبور باید از دبیران و دولتمردان عراقی آل بویه بوده باشد که به سپاه مسعود پیوسته، یا اجباراً همراه او شده، در نتیجه هنگام عبور از جوار شهر مشهد به زیارت حرم حضرت رضا(ع) شتافته و در همان فرصت امانت خویش را تحویل مسؤولان این حرم و آستانه داده است.^۱ با این خبر بیهقی، سرنخ روشنی درباره شناسایی سومین واقف قرآن وقفی آستان قدس رضوی هم به دست محققان قرار می‌گیرد، که از اهمیت کمی برخوردار نخواهد بود. و در مجموع، تاریخ بیهقی واقف دو قرآن مهم و کهن وقفی حرم حضرت رضا(ع) را معرفی، و زمینه شناسایی واقف سوم را هم فراهم کرده است.

عنوان «سرکار» برای حرم حضرت رضا(ع) و متعلقات آن

حرم حضرت رضا(ع) در قرون اولیه عموماً «مشهد الرضا» یا به اختصار «مشهد» خوانده می‌شد؛ اما به مرور که ابنیه آن گسترش یافت و خدمه و مایملک و مستغلاتی یافت نامی فراخ‌تر را می‌طلبید، بدین سبب از دوره تیموری (سده نهم) و بویژه صفوی (سده دهم) به بعد نام «سرکار» بر آن نهاده شد، که عموماً پسوندی صفت گونه چون «فیض آثار» هم بر آن افزوده می‌شد؛ چنانکه آن مجموعه را «سرکار فیض آثار» یا... می‌خواندند. اینکه دقیقاً توسط چه کسی و در چه سال و برهه‌ای نام «سرکار» بر مجموعه حرم حضرت رضا(ع) و مایملک آن اطلاق و نهاده شده، معلوم نیست. اما سرکار که نام و عنوانی هندی است اولین بار در تاریخ بیهقی بکار رفته و وارد متون فارسی شده است؛ بیهقی آنجا که هدایای ظالمانه «علی عیسی» به هارون را شرح داده نوشته است: «... و پانصد هزار و سیصد پاره بلور از هر دستی، و صد جفت کارد و بیست عقد گوهر سخت قیمتی و سیصد هزار مروارید و دویست عدد چینی فغفوری از صحن و کاسه نیم کاسه و غیره، که هر یک در سرکار هیچ پادشاهی ندیده بودند...» (ص ۴۲۱).

این اصطلاح در تصحیح‌های پیشین بیهقی «سرکار» خوانده و چاپ شده است؛ بدین سبب در آخرین تصحیح و شرح بیهقی، شارحان (یاحقی - سیدی) درباره «سرکار» نوشته‌اند: «سرکار: ظاهراً واژه‌ای هندی است و به اصطلاح دیوانیان هندوستان معموره‌ای که دارای چندین ناحیه و منطقه خراجگزار باشد (← لغت نامه دهخدا). سرکار به این معنا عمدتاً از دوره صفوی به متون فارسی ایران راه یافته و خصوصاً به مجموعه اماکن و تشکیلات و اموال آستان قدس و حتی مسجد گوهرشاد هم سرکار گفته می‌شده است. این اصطلاح در وقف نامه‌های آستان قدس و شهرهای خراسان فراوان به کار رفته است. این اصطلاح از مشهد به جنوب خراسان، از جمله بیرجند و فردوس هم رفته و بر حکام محلی و تشکیلات آنها اطلاق شده است» (تاریخ بیهقی، ج ۲، تعلیقات، ص ۱۱۳۴).

ظاهراً پس از آنکه مجموعه حرم حضرت رضا(ع) و متعلقات آن «آستانه» و «آستان قدس» خوانده شد، عنوان سرکار به واحدهای کوچکتر، از جمله تشکلهای نظامی و خود نظامیان، همچنین به مدیره‌های خانواده یا کدبانوهایشان اطلاق شد؛

۱- برای آشنایی بیشتر با این قرآن (که تحت شماره ۱۵۰۱ یا ۱۵۰/۱ / در مخزن آستان قدس نگهداری می‌شود) ← گلچین معانی، ۱۳۴۷، راهنمای گنجینه قرآن، ص ۳۵ تا ۴۱؛ و شاکری، ۱۳۶۷، گنج هزار ساله، ص ۲-۳۱؛ یاحقی - سیدی، تعلیقات عام تاریخ بیهقی، ج ۲، ص ۴-۸۵۳.

بدین سبب نظامیان و بانوان را «سرکار» خوانده‌اند، که تا کنون هم رایج است. اما در هندوستان همچنان به همان معنی سابق به کار می‌رود.

منابع

- بیهقی، ابوالفضل، ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۲، *تاریخ بیهقی*، تصحیح و شرح، دکتر محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی، تهران، سخن.
- مقدسی، ابوعبدالله، ۱۳۶۱، *حسن التقاسیم*، ترجمه دکتر علی نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان...
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، ۱۳۶۴، *راحة الصدور...*، تصحیح محمد اقبال [لاهوری]، تهران، امیرکبیر.
- گلچین معانی، احمد، ۱۳۴۷، *راهنمای گنجینه قرآن*، مشهد، اداره کتابخانه‌های آستان قدس رضوی.
- شاکری، رمضانعلی، ۱۳۶۷، *گنج هزار ساله*، مشهد، کتابخانه مرکزی آستان قدس.
- گردیزی، عبدالحی، ۱۳۶۶،